

درس چهارصد و دوم: صوت ۴۲۴

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض  
اطراف علم اجمالی (۱۳)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

در نقد کلام مرحوم کمپانی عرض شد که قائل به حلیت واقعی برای اضطرار متعلق به معلوم هستند که احکام واقعی بر موضوعات واقعی بما هو هو صرف از نظر جنبه اضطرار و اکراه تعلق می گیرد چنان که مقتضای حدیث رفع که می فرماید: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ» معنای رفع، رفع تکلیف است حالا گرچه بعضی ها قائل به رفع عقاب هستند یا رفع آثار قدرت بر تکلیف هستند ولی همه اینها مطالب خارج از خود آن مفهوم و معنای خود حدیث است که جنبه علت در اینها لحاظ می شود، عقاب مترتب بر تکلیف است تا تکلیف نباشد عقابی نیست. آثار متعاقب بر فعل همه مترتب بر اصل تکلیف است و اگر تکلیف نباشد آثار معنا ندارد پس در حدیث رفع باید به جنبه علی این مسئله پرداخت و آن مسئله تکلیف است یعنی تکلیف در این موارد تسعه تکلیف معنا ندارد؛ در مورد خطاء اصلاً تکلیفی نیست، در مورد نسیان

تکلیفی نیست، در مورد اکراه تکلیفی نیست، در مورد اضطرار تکلیفی نیست و هَلُمَّ جَرّاً.

## تکلیف تعلق به مقام اختیار، طبق آیات و

### روایات

حدیث رفع بر این معنا دلالت می‌کند و آیات قرآن هم بر این مسئله دلالت می‌کند که باید تکلیف تعلق به مقام اختیار بگیرد و در غیر مقام اختیار اصلاً آن مسئله الزام در اینجا معنا ندارد و لذا آن حکم واقعی همیشه بر موضوع بما هو هو است نه موضوع به لحاظ اضطرار یا موضوع به لحاظ اکراه و امثال ذلک.

## تبعیت حکم موضوعات از ملاکات

این اشکال و مسئله‌ای که باعث شده است مرحوم کمپانی بر خلاف قول اخیر رفع حکم را بتأ در آنجا اعتراف می‌کنند این است که در مسئله خطاء و نسیان ایشان قائل به عدم تکلیف هستند یا در مسئله اکراه هم قائل به عدم تکلیف است آن مسئله رفع تکلیف است، حال اکراه را می‌توانیم مثل اضطرار بدانیم ولی در مسئله اضطرار از آنجایی که اختیار مکلف وجود دارد گرچه آن اختیار، اختیار به

جنبه خلاف آن موضوع عادی است اما علی کلّ حال مکلف در مقام اضطرار شاعر است و مختاراً این فعل را اتیان می کند مانند اکل میته یا شرب حرام برای دفع مفسده اهمّ لذا در اینجا مولا در مقام حکم فعلی حکم به اباحه بلکه حکم به الزام می کند و این الزام قرین با حکم واقعی شرب خمر است در مقام افساد یعنی در مقام افساد همان طور که حکم حرمت متعلق به این شرب خمر یا اکل میته است به خاطر ترتّب مفسده ملزومه و موبقه، همین طور در مورد اکل میته این اکل میته موجب مصلحت ملزومه است که آن استمرار حیات است و به واسطه این مصلحت ملزومه است که ملاک تغییر پیدا می کند یعنی ملاک عوض می شود مانند اینکه موضوعات تغییر پیدا می کنند.

### تبعیت موضوعات از ملاکات

من باب مثال موضوع صلاة در سفر با موضوع صلاة در حضر تفاوت پیدا می کند یا یک موضوع واحد مثل ماء در یک جا که موجب ضرر است حرام می شود و در یک جا که موجب نفع است واجب می شود، یا دواء در جایی که موجب ضرر است حرام می شود و همان دواء برای جنبه اصلاح حلال

می‌شود. طبعاً موضوعات تابع ملاکات هستند و هر جا که ملاکات عوض بشود در آنجا هم موضوع به همان کیفیت محقق خواهد شد و موضوع بر طبق شرایط تحقق پیدا خواهد کرد حالا شرایط، شرایط مصلحه باشند یعنی موجب صلاح باشند یا شرایط مفسده و موجب فساد باشند، براین اساس تغییر پیدا کردند. همان‌طوری که در اوامر و نواهی عرفیه هم ما به تغیر ملاکات و تبدل ملاکات و تبدل موضوعات و تبدل احکام را هم داریم.

از اینجا مرحوم کمپانی به این اشتباه افتادند که در مورد اضطرار تبدل ملاک شده است و وقتی تبدل ملاک شده است پس این مسئله موجب حلیت واقعی برای این امر معین است. اگر اضطرار تعلق به امر معین بگیرد از آنجایی که تبدل ملاک شده است و تبدل موضوع شده است پس خود این مسئله هم مثل شرب خمر یا این مضطرّ الیه هم حکم حلیت واقعی را در اینجا دارد.

اشکالی که وارد می‌شود این است که بین اضطرار و اکراه و بین خطاء و نسیان در اینجا فرقی نیست.

شارع در اینجا همه را در یک رتبه قرار داده است و آن خروج موضوع **عن موطنه الأصلية** است یعنی موضوع ما در مانحن فیه که عبارت از ظرف اضطرار است این اکل میته در ظرف اضطرار از موطن اصلی خارج شده است همان طور که فعل مکلف در مقام خطاء و نسیان از موطن و ظرف اصلی خارج شده است. مکلف فعل را به داعی انجام می دهد و اشتباه می کند فعل دیگری را انجام می دهد یعنی تصور می کند آن مقدمه موصله برای داعی، این فعل است و اشتبهاً در مصداق، فعل دیگری را اختیار می کند؛ تصور می کند راهی را که می رود آن راه او را به فلان شهر می رساند راه دیگری را می پیماید. پس در اینجا خود این فعل فی حدّ نفسه از موطن و ظرف اصلی خودش خارج شده است چون ظرف اصلی مقدمه موصله برای داعی و مقصد است و این در اینجا خلاف است.

فرض کنید برای دواء می بایست آب بخورد به جای آب خمر می خورد و خیال می کند این همان ماء است. یا برای رفع عطش می خواهد ماء بخورد اشتباهی خمر می خورد. پس خمری که در اینجا

می خورد این خمر مقدمه برای رفع عطش است الا اینکه در مصداق اشتباه کرده است پس همان طور که اگر در مصداق اشتباه کند این فعل از موطن و ظرف اصلی خودش خارج شده است، در مورد اکراه هم موقعیت اکراه و ظرفیت اکراه و عنوان اکراه خروج مکلف از موطن اختیار است همین طور در مورد اضطرار هم **نقولُ به؛** در مورد اضطرار هم مسئله همین است و با اکراه تفاوت نمی کند ولی همان طوری که در جلسه قبل عرض شد یک وقت اکراه جنبه فاعلی دارد فرض کنید شخصی گردن مکلف را می گیرد و او را مکرهاً مجبور به افطار صوم می کند، یک وقتی این اضطرار از ناحیه شخص فاعل نمی آید بلکه از ناحیه اشراف بر هلاکت می آید، از ناحیه علل و عوامل سماوی می آید یا از ناحیه علل و عوامل ارضی می آید، شارع که می گوید: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ در آنجا مرض، عدل برای او قرار گرفته و با مسئله اضطرار تفاوت می کند ولی بحث ما در اضطرار یک

بحث غیر مرض است چون مرض یک امر عادی است. در آن مواردی که شارع خود عدل یک موضوعی را در خود جنبه حکم در موضوع لحاظ می کند مانند سفر و حضر ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾. حتی در مورد مرض هم می توانیم به یک لحاظی بگوییم. حالا من یک مسئله دیگر در ذهنم بود حالا آن را الآن مطرح نمی کنم چون مسئله ادامه پیدا می کند. یک مسئله و نکته ای در اینجا نسبت به مرض و اضطرار هست. ببینید ما در بعضی موارد احساس می کنیم که شارع در وقت جعل حکم برای موضوع عدل او را هم مدّ نظر قرار داده است، در این موارد شارع دو ملاک را برای موضوع مدّ نظر قرار داده است؛ یعنی دو موقعیت و دو ظرف؛ یک ظرف عادی و صحت است و یک ظرف هم ظرف مرض یا ظرف ضیق یا ظرف شدت یا ظرف عسر و امثال ذلک، در اینجا خود شارع جعل ملاک کرده است در عدل این موقع نه اینکه عقل در اینجا بیاید و به لحاظ ملاک اهمّ و ملاک دیگر حکم به براءت بکند یا حکم به اباحه بکند. منظور در این موارد است.

این مسئله که می گوییم را مقررین و آقایان به این

کیفیت ذکر نکرده‌اند بلکه همه را به یک روال ذکر کرده‌اند. در این موارد مسئله اضطرار و حکم واقعی در اینجا تعلق نمی‌گیرد یعنی نسبت به اینجا جاری نیست؛ حکم واقعی در جاهایی مانند سفر و حضر مانند رکوب و مشی مانند حرب و صلح است چون حرب هم یک موقعیت اضطرار است ولی ما بینیم شارع برای موقعیت حرب هم آمده این موضوع را در نظر گرفته است و این طور نیست که در موقع حرب حکم وجود نداشته باشد و عقل خودش بر طبق ملاک و مناط خودش بیاید جعل صلاة خاصه برای موقع حرب بکند، نه شارع آمده گفته که صلاة مطارده داریم باینکه خوف یک امر اضطراری است مطارده امر اضطراری است ولی این اضطرار در مانحن فیه مورد نظر نیست بلکه اضطراری مورد نظر است که شارع حکم را در آن اضطرار بیان نکرده است و فقط حکم اوّلی را بیان کرده است مثل اکل میته؛ اکل میته حرام است، شرب خمر حرام است، سرقت حرام است حالا شارع نگفته است که اگر مضطر به سرقت شدی ایراد ندارد که این سرقت

انجام بگیرد مثلاً اگر یک نفر مشرف بر هلاکت است و انسان هم خودش مال ندارد و به افراد هم مراجعه می‌کند که پول بدهید بیمارستان بروم آنها هم پول نمی‌دهند انسان در اینجا مجاز است که سرقت کند تا اینکه یک نفسی را از هلاکت نجات بدهد. یا اینکه در مورد خمر شارع نگفته است که اگر مشرف به هلاکت شدی شرب خمر برای تو حلال می‌شود، این را شارع نگفته است بلکه این را عقل می‌گوید. شارع یک حکم کلی می‌گوید که در مورد اضطرار، مسئله رفع تکلیف است و حکم برداشته می‌شود نه اینکه وضع می‌شود.

تلمیذ: شارع که موضوع مشخص نمی‌کند در مقام بیان و جعل کلی است و مصداق معین نمی‌کند.

### معنای ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾ در آیه

استاد: نه، ببیند ما در بعضی موارد می‌بینیم که شارع مصداق را هم بیان کرده است فرض کنید در مورد روزه می‌گوید: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾ یعنی کسانی که قدرت و توان و استعداد امساک آنها با طول مدت صوم برابری می‌کند. ما وقتی که روزه می‌گیریم طاقت ما، فوق زمان صیام است یعنی مثلاً

ما می‌توانیم پانزده ساعت امساک کنیم ولی صوم دوازده ساعت است، ما می‌توانیم دوازده ساعت امساک کنیم صوم ده ساعت است ولی دو ساعت اضافه می‌توانیم امساک کنیم، پنج ساعت اضافه می‌توانیم امساک کنیم لذا به ما نمی‌گویند: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾، بلکه ﴿يُطِيقُونَهُ﴾ به آن کسی می‌گویند که ده ساعت از توان امساکش با ده ساعت از مدت صیام یکسان باشد یطیقونه یعنی طاقتشان در صوم به انتها می‌رسد **أَطَاقَ يُطِيقُ إِطَاقَةً** یعنی به انتهای طاقت رسیدن طاقت را به انتها رساندن طاقت را تحمل کردن، توان را تحمل کردن و برابر شدن. مثلاً شیخ هر می‌است که وقتی روزه را می‌گیرد دیگر در موقع افطار بی‌حال می‌افتد اینکه در موقع افطار بی‌حال می‌افتد ممکن است شخصی بخواهد بی‌حال بیفتد، بی‌حال بیفتد اینکه مریض نیست. شارع می‌گوید: نه، روزه برای افرادی است که بتوانند در عین روزه به کارشان هم برسند. در عین اینکه روزه می‌گیرند بتوانند کسب کنند این افراد باید روزه بگیرند نه مانند شیخ هر می‌که روزه طاقت او را تمام

می‌کند و وقتی که موقع افطار می‌رسد دیگر بی‌حال است. این معلوم است که چند ساعت قبلش هم بی‌حال بوده است یعنی ضعف مفرط عارض می‌شود و بعد او را از حال می‌برد. اگر شارع این حکم را بیان نمی‌کرد ما چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم: باشد!

لذا در اینجا خود شارع آمده مورد را بیان کرده یعنی در عدل صحت و قدرت و استطاعت مورد دیگری را اگر شارع بیان نمی‌کرد ما حکم به وجوب می‌کردیم. آن وقت شارع بیان می‌کند. یا در مورد مرض فرض کنید که شاید کسی بگوید که عیب ندارد حالا مرضش هم زیاد بشود مثلاً کسی که زخم معده دارد حالا روزه بگیرد زخم معده‌اش بیشتر بشود عیب ندارد حالا بعد دوایش را بخورد الآن درد را تحمل کند چه اشکال دارد انسان عبادت کند!

**«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»**! انسان زخم معده دارد داد هم بکشد، بکشد ثواب بیشتر می‌برد! دیگر بدتر از جنگ که نیست! تیر بخورد بیفتد! ولی شارع می‌گوید که نه این **«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»** به

---

۱. مفتاح الفلاح، ص ۴۵.

مسئله مشقت و اينها برمی گردد نه به مسئله اضرار!  
مسئله اضرار و لا ضرر و لا ضرار، مسئله اضرار بر  
نفس خودش مسئله مهمی است.

پس شارع را می بینیم که در این موارد آمده در  
کنار آن موضوعی که در ظرفیت عادی هست این  
موضوع را در ظرفیت های دیگر و در موقعیت های  
دیگر ملاحظه کرده است پس این هم حکم واقعی  
می شود. پس برای شیخ هرم و برای مریض حکم  
واقعی عبارت است از وجوب افطار است و برای  
مسافر هم حکم، وجوب افطار است لذا شخص از  
حضرت سؤال می کند « **عَنِ الرَّجُلِ يُسَافِرُ فِي شَهْرِ**

**رَمَضَانَ فَيَصُومُ** » می فرمایند: « **لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ**

**فِي السَّفَرِ** »<sup>۱</sup> یا اینکه از حضرت سؤال می کند که آیا

**هَلْ الْقَصْرُ مُلْزِمَةٌ أَوْ رُخْصَةٌ؟!** حضرت می فرماید:

« **لَا، مُلْزِمَةٌ** »<sup>۲</sup> رخصت نیست بلکه مسئله قصر در

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، کتاب الصیام، أبواب مَنْ يَصِحُّ مِنْهُ الصَّوْمُ، باب

۱ - بابُ وَجوبِ الإفطارِ فِي السَّفَرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مع الشَّرَائِطِ ...،

ص ۱۷۷. ح ۱۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۸، أبواب صَلَاةِ الْمُسَافِرِ، باب ۲۲ - بابُ أَنَّ الْقَصْرَ

فِي السَّفَرِ فَرَضٌ وَاجِبٌ لَا رُخْصَةٌ إِلَّا فِي الْمَوَاضِعِ الْأَرْبَعَةِ وَ حُكْمُ مَا  
يَفُوتُ سَفَرًا ثُمَّ يُقْضَى حَضْرًا أَوْ بِالْعَكْسِ وَ اقْتِدَاءُ الْمُسَافِرِ بِالْحَاضِرِ وَ  
بِالْعَكْسِ، ص ۵۱۷، ح ۲، با قدری اختلاف.

سفر حکم واقعی است.

حکم واقعی برای مریض - نه حکم ظاهری -

حرمت صوم است لذا در حکم ظاهری همیشه این است که اگر انکشاف خلاف شد مکلف، مکلف به حکم واقعی است و باید حکم واقعی را انجام بدهد.

در مریض دیگر انکشاف خلاف نداریم! برای نَفَسَاء حکم واقعی وجوب افطار و حرمت صوم است حالا

نَفَسَاء می تواند بگوید که اگر برای من کشف خلاف شد ... کشف خلاف نداریم! خودت داری می بینی

چه خبر است! در اینجا حکم واقعی برای نَفَسَاء حرمت است. همین حکم واقعی برای غیر نَفَسَاء

وجوب می شود. حکم واقعی برای نَفَسَاء حرمت صلاة است و حکم واقعی برای غیر نَفَسَاء وجوب

صلاة می شود. حکم واقعی برای مریض حرمت صوم است حکم واقعی برای صحیح عبارت از

وجوب صوم است ولی اضطرار این طور نیست؛ شارع نیامده حکم واقعی در این مقام را بیان کند بلکه

شارع در مقام اضطرار گفته است که حکم نداری، نه اینکه حکم تو حلیت است! گفته که حکم نداری!

«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي» آن حکم تکلیفی الزامی را شارع در

اینجا رفع کرده است لذا در اینجا نمی توانیم بگوییم  
که حکم واقعی است.

آن وقت مرحوم کمپانی که در اینجا می فرمایند  
شارع در اینجا حلال کرده است به نحوی که بگوید:  
**ولو كان هذا خمرأ...، اضطرار اگر به امر معین تعلق**  
**بگیرد معنایش این است که ولو كان هذا خمرأ فهو**  
**لك حلال** آیا این به همین نحو است که ایشان تقریر  
می کنند؟! به صرف تعلق اضطرار به امر معین این  
واقعاً حلال می شود؟! به نحوی که اگر شارع بگوید:  
اگر این خمر است حلال است و من حلال کردم،  
دیگر شما در اینجا چه می گوید؟! آن وقت اشکال از  
اینجا برایشان روشن می شود. حالا چرا اشکال وارد  
می شود إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

**اللهم صل على محمد و آل محمد**